

مکاشفه

(رویدادهای آخر زمان)

«مکاشفه»، آخرین قسمت کتاب عهد جدید است. این قسمت از بسیاری لحاظ با قسمتهای قبلی فرق دارد.

اکثر قسمتهای «مکاشفه»، به زبان سمبولیک و رمزی نوشته شده و دارای مفاهیم عمیقی است، لذا نباید آن را مانند سایر کتب عهد جدید بطور تحت‌اللفظی معنی کرد. این کتاب در زمانی نوشته شده که مسیحیان سخت تحت شکنجه و آزار بودند، لذا یوحنا مطالب خود را بطور رمزی بیان می‌کند تا دشمنان مسیحیت آن را نفهمند. او از دنیای تازه‌ای سخن می‌گوید که در آن خداوند هر اشکی را از چشمان پاک خواهد کرد و به تمام غمها خاتمه خواهد داد.

این کتاب از رویدادهای آینده پرده برمی‌دارد، رویدادهایی که بزودی رخ خواهد داد. خدا به مسیح اجازه داد تا این وقایع را در یک رؤیا بر خادم خود یوحنا آشکار سازد. آنگاه فرشته‌ای آمد و معنی آن را برای او بازگو کرد.^۲ یوحنا نیز تمام سخنان خدا و عیسی مسیح و هر آنچه را که خود دید و شنید، به نگارش درآورد.

^۳ خوشبحال کسی که این پیشگویی‌ها را برای دیگران بخواند؛ و خوشبحال آنان که به آن گوش فرا دهند، زیرا زمان وقوع این رویدادها چندان دور نیست.

^۴ از طرف یوحنا،

به هفت کلیسا در ایالت آسیا.

فیض و آرامش بر شما باد، از جانب پروردگاری که هست و بود و خواهد آمد، و از جانب روح هفتگانه خدا که در پیشگاه تخت الهی است،^۵ و از جانب عیسی مسیح که تمام حقیقت را بطور کامل بر ما آشکار می‌فرماید. مسیح نخستین کسی است که پس از مرگ زنده شد و هرگز نخواهد مرد، و برتر از تمام پادشاهان این جهان است. سپاس و ستایش بر او که ما را محبت می‌نماید و با خون خود ما را شست و از گناهانمان طاهر ساخت؛^۶ او ما را در ملکوت و سلطنت خود، به مقام کاهن منصوب کرده تا خدا

یعنی پدر او را خدمت نمایم. پاینده باد عظمت و سلطنت او! آمین.

^۷ بنگرید! او سوار بر ابرها می‌آید. هر چشمی او را خواهد دید؛ حتی آنانی که به پهلوی او نیزه زدند، او را خواهند دید؛ و تمام قوم‌های جهان از شدت وحشت و اندوه خواهند گریست. بلی، آمین! بگذار چنین باشد.^۸ خدا می‌فرماید: «من الف و یا هستم. من ابتدا و انتها هستم.» این را خداوندی می‌فرماید که صاحب تمام قدرتهاست، و هست و بود و باز خواهد آمد.

مسیح بر یوحنا آشکار می‌شود

^۹ من، یوحنا، که این نامه را برای شما می‌نویسم، مانند شما در راه خداوند رنج می‌کشم. اما او به ما صبر و تحمل عطا کرده و ما را در ملکوت خود سهم نموده است.

من بعثت اعلام پیام انجیل و بشارت درباره مسیح، به جزیره پطوس تبعید شدم.^{۱۰} روزی، در روز خداوند، در حال عبادت بودم که روح خدا مرا فروگرفت. ناگهان از پشت سر خود، صدایی بلند همچون صدای شیور شنیدم،^{۱۱} که می‌گفت: «من الف و یا هستم. من ابتدا و انتها هستم. هر چه می‌بینی، در نامه‌ای بنویس و آن را برای هفت کلیسا بفرست،

یعنی برای کلیساهای آفئس، ازمیر، پرغامه، طیاتیرا، سارد، فیلاذلیه و لائودیکیه.

^{۱۲} هنگامی که برگشتم تا کسی را که با من سخن می‌گفت ببینم، در پشت سر خود هفت شمعدان طلا دیدم. ^{۱۳} در میان شمعدانها، انسانی دیدم شبیه عیسی مسیح که ردایی بلند بر تن داشت و کمربندی طلایی دور سینه‌اش بود. ^{۱۴} سر و موی او سفید بود چون برف و پشم، و چشمانش تیز و نافذ بود همچون شعله‌های آتش. ^{۱۵} پایهای او می‌درخشید، مانند مسی که در آتش صیقل داده باشند. صدای او مثل آبشار طنین افکن بود. ^{۱۶} در دست راست او، هفت ستاره بود، و شمشیر دودم تیزی هم در دهانش قرار داشت. صورت او همچون خورشید نیمروز می‌درخشید.

^{۱۷} و وقتی چشمم به او افتاد، مانند مرده جلو پای او افتادم. اما او دست راست خود را بر من گذاشت و فرمود: «ترس! من ابتدا و انتها هستم! من زنده بودم و مردم، و حال تا به ابد زنده‌ام، و کلیدهای مرگ و عالم مردگان را در دست دارم. ^{۱۸} آنچه را دیدی و آنچه را که نشان خواهم داد، همه را بنویس. ^{۲۰} معنی هفت ستاره‌ای که در دست راست من دیدی و همچنین هفت شمعدان طلا اینست: هفت ستاره، رهبران هفت کلیسا هستند، و هفت شمعدان، خود هفت کلیسا می‌باشند.»

پیام مسیح به کلیسای بی محبت

این پیام را برای رهبر کلیسای آفئس بنویس و به او چنین بگو:

«آنکه در میان کلیساها قدم می‌زند و رهبران کلیساها را در دست راست خود نگاه می‌دارد، این پیام را برای تو دارد: ^۲ از اعمال نیک و زحمات و صبر تو آگاهم. می‌دانم که از هیچ گناهی در میان اعضای خود چشم‌پوشی نمی‌کنی و ادعای کسانی را که می‌گویند فرستادهٔ خدایند، به دقت سنجیده‌ای و پی برده‌ای که دروغ می‌گویند. ^۳ تو بخاطر من رنج و زحمت کشیده‌ای و مقاومت کرده‌ای.

^۴ «با اینحال، ایرادی در تو می‌بینم: تو مرا مثل اول دوست نداری! ^۵ پس به یاد آور از کجا سقوط

کرده‌ای؛ و توبه کن و به جایی که اول بودی، بازگرد. و گرنه خواهم آمد و شمعدان تو را از میان کلیساها بر خواهم داشت.

^۶ «اما نکتهٔ خوبی در تو هست: تو نیز مانند من از رفتار "نقلاوی‌ها" متفر هستی.

^۷ «هر که این را می‌شنود، خوب توجه کند که روح خدا به کلیساها چه می‌گوید: به کسی که پیروز شود، اجازه خواهم داد از میوهٔ درخت زندگانی که در باغ خداست بخورد.»

پیام مسیح به کلیسای زحمت دیده

^۸ «این پیام را برای رهبر کلیسای ازمیر بنویس و به او چنین بگو:

«این پیام کسی است که اول و آخر است و مرد و پس از آن زنده شد: ^۹ می‌دانم که در راه من تا چه حد متحمل رنج و زحمت شده‌ای. همچنین می‌دانم که چقدر تنگدست و فقیری؛ اما در عوض از ثروت آسمانی برخوردار می‌باشی. از کفرهایی که مخالفان می‌گویند نیز باخبرم. ایشان می‌گویند که یهودی و فرزندان خدا هستند؛ اما نیستند، زیرا پیروان شیطان می‌باشند. ^{۱۰} از زحمات و مشکلاتی که در پیش داری، ترس! بزودی شیطان بعضی از شما را به زندان خواهد افکند تا شما را بیازماید. شما به مدت ده روز آزار و زحمت خواهید دید، اما تا پای مرگ وفادار بمانید تا تاج زندگی جاوید را بر سر شما بگذارم.

^{۱۱} «هر که این را می‌شنود، خوب توجه کند که روح خدا به کلیساها چه می‌گوید: هر که پیروز شود، از مرگ دوم آسیبی نخواهد دید.»

پیام مسیح به کلیسایی که نسبت به تعالیم غلط واکنش سخت نشان نمی‌دهد

^{۱۲} «این پیام را برای رهبر کلیسای پرغامه بنویس: «این پیام کسی است که می‌داند شمشیر دو دم تیز خود را چگونه به کار برد: ^{۱۳} می‌دانم که در شهری بسر می‌بری که مقرر حکومت شیطان است و مردم شیطان را می‌پرستند. با اینحال، به من وفادار مانده‌ای و مرا انکار نکرده‌ای؛ حتی زمانی که آنتیپاس، شاهد

وفادار من، به دست هواداران شیطان شهید شد، تو نسبت به من امین ماندی.

^{۱۲} «باوجود این، ایرادی در تو می‌بینم. تو زیر بار تعالیم غلط کسانی می‌روی که مانند «بلعام» هستند که به «بلاق» یاد داد چگونگی قوم اسرائیل را به گناه بکشاند. طبق راهنمایی‌های بلعام، قوم اسرائیل را به زنا کاری و خوردن خوراکی‌هایی که به آنها تقدیم شده بود، تشویق کردند.^{۱۵} بلی، در میان شما، از این قبیل مریدان بلعام زیادند!^{۱۶} پس توبه کن و راه و روش خود را تغییر بده؛ و گر نه ناگهان خواهم آمد و با شمشیر دهانم با آنان خواهم جنگید.

^{۱۷} «هر که این را می‌شنود، خوب توجه کند که روح خدا به کلیساها چه می‌گوید: هر که پیروز شود، از «مَن»، یعنی آن نان آسمانی خواهد خورد؛ و من به او سنگ سفیدی خواهم بخشید که بر آن نام جدیدی نوشته شده است، نامی که هیچکس از آن باخبر نیست، غیر از کسی که آن را دریافت می‌کند.»

پیام مسیح به کلیسای که نسبت به گناه واکنش نشان نمی‌دهد

^{۱۸} «این پیام را برای رهبر کلیسای طیاتیرا بنویس: این پیام فرزند خداست که چشمانش همچون شعله‌های آتش تیز و نافذ است و پایهایش مانند مس صیقلی می‌درخشد:^{۱۹} من از اعمال نیکت آگاهم. می‌دانم که فقرا را دستگیری می‌کنی. همچنین از محبت و ایمان و صبر تو مطلع می‌باشم و می‌دانم که در تمام این امور بیش از پیش ترقی می‌نمایی.^{۲۰} با اینحال، ایرادی بزرگ در تو می‌بینم: تو، به آن زن، یعنی ایزابل که ادعا می‌کند نبیه است، اجازه می‌دهد تا تعالیم غلط بدهد و باعث شود که خدمتگزاران من از راه راست منحرف شوند و به زنا کاری کشیده شده، خوراکی‌هایی را بخورند که برای آنها قربانی شده‌اند.^{۲۱} من به او فرصت دادم تا توبه کرده، راهش را تغییر دهد؛ اما نخواست.^{۲۲} پس اکنون به آنچه می‌گویم خوب توجه کن: من او را با تمام مریدان فاسدش، بر بستر بیماری خواهم انداخت و به مصیبتی سخت دچار خواهم ساخت، مگر اینکه بسوی من باز گردند

و از گناهی که با او کرده‌اند، دست بکشند؛^{۲۳} فرزندان را نیز از بین خواهم برد. آنگاه همه کلیساها خواهند دانست که من اعماق قلب انسانها را جستجو می‌کنم و از افکار همه آگاهم. من به هر کس مطابق اعمالش پاداش و جزا خواهم داد.

^{۲۵، ۲۴} «و اما از بقیه شما که در طیاتیرا هستید و به دنبال این تعالیم غلط نرفته‌اید، انتظار و درخواست دیگری ندارم. منظورم از تعالیم غلط، همان تعالیمی است که اسمش را «حقایق عمیق» گذارده‌اند، که در واقع چیزی نیست جز عمقهای شیطان! پس من انتظار دیگری از شما ندارم؛ فقط آنچه دارید محکم نگاه دارید تا بازگردم.

^{۲۶} «هر که بر این مشکلات پیروز شود و تا زمان بازگشت من، به خواست و اراده من عمل کند، به او قدرت خواهم بخشید تا بر تمام قومها حکمرانی کند،^{۲۷} و با عصای آهنین بر آنان حکومت نماید، همانگونه که پدرم نیز چنین قدرتی به من داد تا بر آنان سلطنت کنم. روزی همه ایشان مانند کوزه گلی خورد خواهند شد.^{۲۸} همچنین من ستاره صبح را به او خواهم بخشید.

^{۲۹} «هر که این را می‌شنود، خوب توجه کند که روح خدا به کلیساها چه می‌گوید.»

پیام مسیح به کلیسای بی‌روح

«این پیام را برای رهبر کلیسای سارد بنویس: این پیام از سوی کسی است که روح هفتگانه خدا و هفت ستاره را دارد:

«می‌دانم که ظاهراً کلیسای فعال و زنده هستی، اما در حقیقت مرده‌ای.^۲ پس بیدار شو و به خود بیا و نگذار آنچه باقی مانده، از بین برود، چون آن هم در شرف نابودی است؛ زیرا رفتارت در نظر خدا پر از عیب و نقص است.^۳ بسوی آن پیغامی که ابتدا شنیدی و ایمان آوردی، بازگرد و به آن پای بند باش؛ نزد من بازگرد، و گر نه مانند دزد خواهم آمد و تو غافلگیر خواهی شد.

^۴ با این همه، در سارد کسانی هستند که لباس خود را با لکه‌های این دنیا آلوده نکرده‌اند؛ ایشان

اورشليم جديد گردد که از آسمان از جانب خدايم می آيد. همچنين نام جديد خود را بر او خواهيم نهاد.

^{۱۳} هر که اين را می شنود، خوب توجه کند که روح خدا به کليساها چه می گويد.

پيام مسيح به کليسای خودپسند
^{۱۴} «اين پيام را برای رهبر کليسای لائوديکه

بنويس:

«اين پيام کسی است که همواره حقيقت را با امانت و راستی تمام آشکار می سازد، و منشأ تمام خلقت خداست.

^{۱۵} «من تو را خوب می شناسم؛ می دانم که نه سرد هستی و نه گرم. کاش يکی از اين دو بودی! ^{۱۶} اما چون نه سرد هستی و نه گرم، تو را از دهان خود قی کرده، بيرون خواهيم ريخت.

^{۱۷} «تو گمان می کنی که ثروتمند هستی و هر چه می خواهی، بدون کم و کاست در اختيار داری. اما غافل از اينکه بدبخت و بيچاره و بينوا و کور و عريان هستی.

^{۱۸} «بنابراين به تو نصيحت می کنم که از من طلاي ناب را بخری، طلايی که با آتش تصفيه شده است، تا ثروت واقعی را بدست آوری. از من لباس سفيد و پاک را بخر و بپوش تا برهنه و شرمسار نباشی. از من دارو بخر و به چشمانت بمال تا بينا شوی. ^{۱۹} من آنانی را که دوست می دارم، تأديب و تنبيه می کنم. تو را نيز تنبيه می کنم تا از لاقيدی دست کشيده، برای خدا غيور شوی.

^{۲۰} «اکنون در مقابل در ايستاده، در را می کويم. هر که صدای مرا بشنود و در را بگشايد، داخل شده، با او دوستی دائمی برقرار خواهيم کرد، و او نيز با من. ^{۲۱} من به هر که پيروز شود، اجازه خواهيم داد که بر تخت سلطنتی ام، در کنار من بنشيند، همانطور که من نيز پيروز شدم و در کنار پدرم بر تخت او نشستم.

^{۲۲} هر که اين را می شنود، خوب توجه کند که روح خدا به کليساها چه می گويد.»

شايبستگی خواهند داشت که در لباس سفيد در کنار من گام بردارند. ^۵ هر که پيروز شود، لباس سفيد بر تن خواهد نمود. من نيز نام او را از دفتر حيات پاک نسخواهم ساخت، بلکه در حضور پدرم خدا و فرشتگانش اعلام خواهيم کرد که او از آن من است.

^۶ هر که اين را می شنود، خوب توجه کند که روح خدا به کليساها چه می گويد.»

پيام مسيح به کليسای نمونه

^۷ «اين پيام را برای رهبر کليسای فيلادلفيه بنويس: «اين پيام از سوی کسی است که پاک و صادق است و کليد داود را دارد. دري را که او بگشايد، کسی نمی تواند ببندد؛ و دري را که او ببندد، کسی نمی تواند بگشايد.

^۸ «تو را خوب می شناسم؛ می دانم که چندان نيرومند نيستی، اما تلاش خود را کرده ای تا از احکام من اطاعت نمايي؛ نام مرا نيز انکار نکرده ای. پس من نيز دري به روی تو گشوده ام که کسی نمی تواند آن را ببندد.

^۹ «به همین جهت، آنانی را که در باطن از هدفهای شيطانی پشتيبانی می کنند اما به ظاهر ادعای پيروي مرا می نمايند، مجبور خواهيم ساخت تا آمده، به پايهای تو بيفتند و بدانند که تو محبوب من هستی؛ زيرا ايشان دروغ می گویند و هيچ تعلقی به من ندارند.

^{۱۰} «تو از من اطاعت کردی، گر چه اين امر به قيمت اذيت و آزارت تمام شد، اما تو در تمام مشکلاتت، صبر و تحمل نشان دادی. از اينرو، من نيز تو را از دوره آزمايش سخت حفظ خواهيم نمود، تا از بلايی که بر سر تمام مردم دنيا خواهد آمد، در امان باشی. ^{۱۱} من بزودی خواهيم آمد. پس همان نيروی اندکی را که داری، حفظ کن تا کسی نتواند تاج و پادشاه عظيم تو را بگيرد و ببرد.

^{۱۲} «هر که پيروز شود، او را در خانه خدای خود ستونی محکم خواهيم ساخت تا همواره در حضور خدا باشد و ديگر هرگز بيرون نرود. نام خدای خود را نيز بر او خواهيم نهاد تا متعلق به شهر خدايم يعنی

رؤیای آسمان

۴ سپس، همانطور که نگاه می‌کردم، دیدم که در آسمان دروازه‌ای گشوده شد. آنگاه همان آوایی که قبلاً نیز شنیده بودم، بگوش رسید؛ آن آواکه همچون صدای شیپوری نیرومند بود، به من گفت: «بالا بیا تا وقایع آینده را به تو نشان دهم.»

۵ «تا ناگهان روح خدا مرا فروگرفت و من خود را در آسمان دیدم. وه که چه باشکوه بود! تختی دیدم؛ کسی بر آن نشسته بود که همچون الماس می‌درخشید. گرداگرد تخت او را رنگین‌کمانی تابان چون زمرد، فراگرفته بود. دور آن تخت، بیست و چهار تخت کوچکتر قرار داشت؛ بر آنها بیست و چهار رهبر روحانی نشسته بودند که همه لباسی سفید بر تن و تاجی از طلا بر سر داشتند. از آن تخت بزرگ، رعد و برق برمی‌خاست و غرش رعد طنین افکن بود. در مقابل آن تخت، هفت چراغ نیز روشن بود. این هفت چراغ همان روح هفتگانه خدا هستند.

۶ در برابر تخت، دریایی از بلور درخشان به چشم می‌خورد. چهار موجود زنده نیز در چهار گوشه تخت ایستاده بودند که در جلو و پشت سرخود، چشم داشتند. نخستین موجود زنده، به شکل شیر بود؛ دومی شبیه گاو، سومی به صورت انسان و چهارمی به شکل عقابی در حال پرواز بود. هر یک از این موجودات زنده، شش بال داشت، و میان بالهایش پر از چشم بود. ایشان شبانه روز، بدون وقفه نام خدا را ذکر نموده، می‌گفتند: «قدوس، قدوس، قدوس است خداوند خدای قادر مطلق که بود و هست و می‌آید»^۹ هنگامی که این موجودات زنده به آنکس که بر تخت نشسته بود و تا ابد زنده است، جلال و حرمت و سپاس فرستادند،^{۱۰} آن بیست و چهار رهبر نزد او سجده نمودند و او را که تا ابد زنده است، پرستش کردند، و تاجهای خود را پیش تخت او انداخته،^{۱۱} این سرود را خواندند: «خداوند، جلال و حرمت و قدرت، برازنده توست؛ زیرا تو آفریننده تمام موجودات هستی و همه چیز به اراده تو بوجود آمده.»

طومار وقایع آینده

۵ پس از آن، در دست راست آن کسی که بر تخت نشسته بود، طوماری دیدم که بر هر دو طرف آن نوشته شده بود و با هفت مهر، آن را مهر و موم کرده بودند. آنگاه فرشته نیرومندی را دیدم که با صدای بلند می‌پرسید: «چه کسی لیاقت دارد که این مهرها را بگشاید و طومار را بخواند؟» اما کسی در آسمان و زمین و در میان مردگان پیدا نشد که قادر باشد طومار را باز کند و بخواند.

۶ من از روی ناامیدی، شدت می‌گریستم، زیرا هیچکس پیدا نشد که لیاقت گشودن و خواندن طومار را داشته باشد.

۷ اما یکی از آن بیست و چهار رهبر به من گفت: «گریه نکن. بین، شیر قبیله یهودا که از نسل داود است، پیروز شده است! او لیاقت دارد طومار و هفت مهر آن را بگشاید.»

۸ نگاه کردم؛ اما به جای شیر، یک «بزه» دیدم که در مقابل تخت و موجودات زنده، و در میان بیست و چهار رهبر ایستاده است. بر روی بدن او، زخمهایی به چشم می‌خورد که زمانی باعث مرگش شده بود. او هفت شاخ و هفت چشم داشت که همان روح هفتگانه خداست که به تمام نقاط جهان فرستاده می‌شود. آنگاه بزه نزدیک آمد و طومار را از دست راست آنکه بر تخت نشسته بود، گرفت. او طومار را گرفت، آن بیست و چهار رهبر در برابر او سجده کردند. هر یک از آنان یک چنگ و کاسه‌های طلایی پر از بخور داشتند که دعا‌های ایمانداران است. ایشان برای او سرود جدیدی می‌خواندند و می‌گفتند: «تو لیاقت داری که طومار را بگیری و مهرش را باز کرده، آن را بخوانی، زیرا جانت را قربانی کردی و مردم را از هر نژاد و زبان و قوم و ملت برای خدا خریدی،^{۱۰} و ایشان را برای خدای ماکاهن ساختی و به سلطنت رساندی؛ از اینرو بر زمین سلطنت خواهند کرد.»

۱۱ سپس در رؤیا، میلیونها فرشته را دیدم که گرداگرد تخت و موجودات زنده و رهبران روحانی

زیتون و شراب آسیبی نرسانه!

سوار چهارم: مرگ

۷ چون «بره» مهر چهارم را گشود، صدای موجود زندهٔ چهارم را شنیدم که گفت: «بیاه»^۸ ناگاه اسب رنگ پریده‌ای ظاهر شد که سوارش «مرگ» نام داشت. به دنبال او، اسب دیگری می‌آمد که نام سوارش «دنیای مردگان» بود. به آن دو، اختیار و قدرت داده شد تا یک چهارم زمین را بوسیلهٔ جنگ، قحطی، بیماری و جانواران وحشی نابود کنند.

فریاد شهدا برای دادرسی

۹ وقتی مهر پنجم را باز کرد، قربانگاهی ظاهر شد. زیر قربانگاه، روحهای کسانی را دیدم که برای موعظه کلام خدا و شهادت راستین خود شهید شده بودند. ۱۰ ایشان با صدایی بلند به خداوند می‌گفتند: «ای خداوند پاک و حق، تا به کی بر ساکنان زمین داوری نمی‌کنی و انتقام خون ما را از آنان نمی‌گیری؟» ۱۱ سپس به هر یک از ایشان، ردایی سفید دادند و گفتند که کسی دیگر نیز استراحت کنند تا همقطارانشان که باید مانند ایشان بخاطر خدمت به عیسی مسیح شهید گردند، به جمع آنان پیوندند.

غضب خداوند

۱۲ آنگاه «بره» مهر ششم را گشود. ناگهان زلزله شدیدی رخ داد و خورشید مانند پارچه‌ای سیاه، تیره و تار گشت و ماه به رنگ خون درآمد. ۱۳ سپس دیدم که ستارگان آسمان بر زمین می‌ریزند، درست مانند انجیرهای نارس که در اثر باد شدید، از درخت کنده شده، بر زمین می‌افتند. ۱۴ آسمان نیز مانند یک طومار به هم پیچید و ناپدید گشت و تمام کوه‌ها و جزیره‌ها تکان خورده، از جای خود منتقل شدند. ۱۵ پادشاهان زمین و رهبران جهان، فرمانداران و ثروتمندان، کوچک و بزرگ، برده و آزاد، همه خود را در غارها و زیر تخته سنگهای کوه‌ها پنهان کردند. ۱۶ ایشان به کوه‌ها و صخره‌ها التماس کرده، می‌گفتند: «ای کوه‌ها و ای صخره‌ها بر ما بیفتید و ما را از روی

جمع شده،^{۱۲} با صدای بلند این سرود را می‌خوانند: «برهٔ خدا که جانش را در راه نجات مردم قربانی کرد، لیاقت دارد که صاحب قدرت و دولت، حکمت و قوت، حرمت و جلال و برکت باشد!»

۱۳ آنگاه صدای تمام موجودات آسمان و زمین و زیر زمین و دریاها را شنیدم که می‌سرودند و می‌گفتند: «ستایش و حرمت، جلال و قوت تا ابد از آن بره و آنکه بر تخت نشسته است باد!»^{۱۴} و آن چهار موجود زنده گفتند: «آمین!» و آن بیست و چهار رهبر سجده کرده، او را پرستیدند.

بره مهرها را باز می‌کند

سوار اول: نبرد

همچنانکه محو تماشا بودم، «بره» نخستین مهر را گشود. ناگاه یکی از آن چهار موجود زنده، با صدایی همچون غرش رعده گفت: «بیاه»^۱ نگاه کردم و اسبی سفید دیدم. سوار بر اسب، کسی را دیدم که کمانی در دست و تاجی بر سر داشت. او اسب را به جلو می‌راند تا در نبردهای بسیار، پیروز شود و فاتح جنگ باشد.

سوار دوم: ناآرامی

۲ سپس «بره» مهر دوم را باز کرد. آنگاه شنیدم که موجود زندهٔ دوم گفت: «بیاه»^۳ این بار اسبی سرخ پدیدار شد. به سوار آن شمشیری داده شده بود تا قادر باشد صلح و سلامتی را از زمین بردارد و بجای آن هرج و مرج ایجاد کند. در نتیجه، جنگ و خونریزی در همه جا آغاز شد.

سوار سوم: قحطی

۵ چون «بره» مهر سوم را گشود، شنیدم که موجود زندهٔ سوم گفت: «بیاه» آنگاه اسب سیاهی را دیدم که سوارش ترازویی در دست داشت. ۶ سپس از میان چهار موجود زنده، صدایی به گوش رسید که می‌گفت: «یک قرص نان گندم، یا یک کیلو آرد جو، به قیمت مزد روزانهٔ یک کارگر باشد. اما به روغن

کرد و پرسید: «آیا می‌دانی این سفیدپوشان چه کسانی هستند و از کجا آمده‌اند؟»^{۱۲} جواب دادم: «ای سرور، شما می‌دانید!» به من گفت: «اینها همان کسانی هستند که از عذاب سخت بیرون آمده‌اند. ایشان لباس‌های خود را با خون «بره» شسته و سفید کرده‌اند.^{۱۵} به همین جهت، اکنون در حضور تخت خدا هستند و او را شبانه روز در عبادتگاه او خدمت می‌کنند. او که بر تخت نشسته است، ایشان را در حضور خود پناه می‌دهد.^{۱۶} آنان از این پس، از گرسنگی و تشنگی و گرمای سوزان نيمروز درمان خواهند بود،^{۱۷} زیرا «بره» که پیش تخت ایستاده است، ایشان را خوراک داده، چوپان آنان خواهد بود و ایشان را به چشمه‌های آب حیات هدایت خواهد کرد؛ و خدا هر اشکی را از چشمان ایشان پاک خواهد نمود.»

مهر هفتم: سکوت مطلق

هنگامی که «بره» مهر هفتم را گشود، در آسمان نزدیک به نیم ساعت سکوت مطلق برقرار شد.^۲ سپس دیدم که هفت فرشته در حضور خدا ایستاده‌اند. به ایشان هفت شیور داده شد.

رؤیای هفت شیور

^۳ پس از آن، فرشته دیگری آمد و در کنار قربانگاه ایستاد. در دست او آتشدانی برای سوزاندن بخور بود. پس به او مقدار زیادی بخور دادند تا با دعاهای مؤمنین بیامیزد و بر روی قربانگاه زرین که پیش تخت خدا قرار دارد، تقدیم کند.^۴ آنگاه بوی معطر بخور، آمیخته به دعاهای مؤمنین، از دست فرشته به پیشگاه خدا بالا رفت.

^۵ سپس آن فرشته، آتشدان را از آتش قربانگاه پر کرد و بسوی زمین انداخت. ناگاه، رعد و برق و زلزله ایجاد شد.

^۶ آنگاه، هفت فرشته‌ای که هفت شیور داشتند، آماده شدند تا شیورها را به صدا درآورند.

شیور اول: تگرگ و آتش

^۷ فرشته اول شیور را به صدا درآورد. ناگهان، بر

آنکه بر تخت نشسته و از خشم بره پنهان کنید.^{۱۷} زیرا روز عظیم خشم آنان فرا رسیده است. پس کیست که تاب مقاومت داشته باشد؟»

مهر شدن بندگان خدا

▼ آنگاه چهار فرشته دیدم که در چهار گوشه زمین ایستاده‌اند و نمی‌گذارند بادهای چهارگانه بر زمین بوزند، تا دیگر برگی بر درختان به حرکت در نیاید و دریا صاف و بی‌حرکت بماند.^۲ سپس فرشته دیگری را دیدم که از مشرق می‌آمد و مهر بزرگ خدای زنده را به همراه می‌آورد. او به آن چهار فرشته‌ای که قدرت داشتند به زمین و دریا صدمه بزنند، گفت:^۲ «دست نگه دارید! به دریا و زمین و درختان آسیبی نرسانید، تا مهر خدا را به پیشانی بندگان او بزنم.»

^۳ در ۶۰۷۰۰۰ تعداد کسانی که از تمام قبیله‌های بنی‌اسرائیل مهر شدند، یکصد و چهل و چهار هزار نفر بود، از هر قبیله دوازده هزار. اسامی قبیله‌ها عبارت بودند از: یهودا، رئوین، جاد، اشیر، نفتالیم، منسی، شمعون، لاوی، یسکارا، زیولون، یوسف و بنیامین.

گروه بزرگ نجات‌یافتگان

^۹ پس از آن، دیدم که گروه بزرگی از تمام ملت‌ها، قبیله‌ها، نژادها و زبان‌ها، در پیشگاه تخت و در برابر «بره» ایستاده‌اند. تعداد ایشان چنان زیاد بود که امکان شمارش وجود نداشت. ایشان لباسی سفید بر تن داشتند و در دستشان شاخه‌های نخل دیده می‌شد.^{۱۰} آنان همگی با صدای بلند می‌گفتند: «نجات ما از جانب خدای ما که بر تخت نشسته، و از جانب بره است.»

^{۱۱} در این هنگام، تمام فرشتگان گرداگرد تخت و رهبران و چهار موجود زنده ایستادند. سپس آنان در مقابل تخت سجده کرده، خدا را پرستش نمودند،^{۱۲} و گفتند: «آمین! حمد و جلال و حکمت، سپاس و حرمت، قدرت و قوت از آن خدای ما باد، تا به ابد! آمین!»

^{۱۳} آنگاه یکی از آن بیست و چهار رهبر به من رو

ایشان قوت داده شد تا مانند عقربها نیش بزنند.^۲ اما به ایشان گفته شد که با علف و گیاه و درختان کاری نداشته باشند، بلکه فقط به کسانی آسیب برسانند که مهر خدا را بر پیشانی خود ندارند.^۵ به ایشان اجازه داده شد که مردم را برای مدت پنج ماه آزار و شکنجه دهند تا ایشان مانند کسی که عقرب گزیده باشد، درد بکشند؛ اما به ملخها اجازه کشتن مردم داده نشد.^۶ در آن زمان، مردم آرزوی مرگ خواهند کرد، اما مرگ از ایشان خواهد گریخت.

^۷ ملخها شیبه اسبانی بودند که برای جنگ آراسته شده‌اند. بر روی سرشان چیزی شبیه تاجهای زرین قرار داشت و صورتشان همچون صورت انسان بود. ^۸ ایشان مویی بلند مانند موی زنان، و دندانهایی مانند دندانهای شیران داشتند. ^۹ زره‌هایی که پوشیده بودند، مانند زره آهنین جنگ بود. صدای بالهایشان نیز مثل صدای هجوم لشکری بود که با ارباب‌های جنگی به میدان رزم حمله می‌برد. ^{۱۰} آنها دمه‌های نیشداری مانند دم عقرب داشتند که با آنها می‌توانستند مردم را تا پنج ماه آزار دهند. ^{۱۱} پادشاه آنها، همان فرشته چاه بی‌انتهاست، که به زبان عبری او را «آبدون» و به یونانی «اپولیون» می‌نامند، و معنی آن، «نابود کننده» می‌باشد.

^{۱۲} یک وای یعنی یک بلا گذشت. اما هنوز دو بلای دیگر در راه است.

شیپور ششم: دیوهای کشتار

^{۱۳} وقتی فرشته ششم شیپور را نواخت، از چهار گوشه قربانگاه زرین که در حضور خدا قرار داشت، صدایی شنیدم، ^{۱۴} که به فرشته ششم گفت: «آن چهار فرشته شیطان را که در رود بزرگ فرات بسته شده‌اند، آزاد سازه!» ^{۱۵} آنگاه آن چهار فرشته که برای چنین روز و ساعتی آماده شده بودند، آزاد شدند تا یک سوم مردم را بکشند. ^{۱۶} شنیدم که آنها دویست میلیون جنگجوی سواره در اختیار داشتند.

^{۱۷} و ^{۱۸} اسبان و سواران ایشان را در رؤیا دیدم. سواران آنان، زره جنگی به تن داشتند که بعضی به رنگ سرخ آتشین، بعضی آبی آسمانی و بقیه به

روی زمین تگرگ و آتش و خون بارید، بطوری که یک سوم زمین آتش گرفت و یک سوم درختان با تمام سبزه‌ها سوخت.

شیپور دوم: کوه آتشین

^{۱۹} فرشته دوم شیپور را نواخت. ناگاه چیزی مثل کوهی بزرگ و آتشین به دریا افتاد، بطوریکه یک سوم تمام کشتی‌ها غرق شدند و یک سوم دریا مانند خون، سرخ شد، و یک سوم تمام ماهیها مردند.

شیپور سوم: ستاره «تلخ»

^{۲۰} وقتی فرشته سوم شیپور را به صدا درآورد، ستاره‌ای شعله‌ور از آسمان بر روی یک سوم رودخانه‌ها و چشمه‌ها افتاد. ^{۲۱} نام آن ستاره «تلخ» بود؛ و هنگامی که وارد یک سوم تمام آبهای زمین شد، آبها تلخ گردیدند و بسیاری بعلت تلخی آن جان سپردند.

شیپور چهارم: تاریکی نور آسمان

^{۲۲} سپس فرشته چهارم شیپور را نواخت. همان لحظه ضربه‌ای به یک سوم خورشید و ماه و ستارگان وارد آمد، بطوریکه یک سوم آنها تاریک شد. به این ترتیب، یک سوم روز و یک سوم شب در تاریکی فرو رفت. ^{۲۳} همچنانکه غرق تماشا بودم، عقابی دیدم که در وسط آسمان پرواز می‌کند و به آواز بلند می‌گوید: «وای، وای، وای بحال اهالی زمین، زیرا اکنون آن سه فرشته دیگر نیز شیپور خود را به صدا درخواهند آورد.»

شیپور پنجم: چاه بی‌انتها

هنگامی که فرشته پنجم شیپورش را به صدا درآورد، دیدم که «ستاره‌ای» از آسمان بر زمین افتاد. به این ستاره، کلید چاهی را دادند که انتها نداشت. ^۲ وقتی با آن کلید، چاه را باز کرد، دودی مانند دود کوره‌ای بزرگ برخاست، بطوریکه آفتاب و هوا از دود چاه تیره و تار شد. ^۳ سپس از میان دود، ملخهایی بیرون آمده، روی زمین را پوشاندند؛ و به

۱ پس به او نزدیک شدم و از او خواستم طومار را به من بدهد. گفت: «بگیر و بخور! وقتی آن را در دهانت گذاشتی، مانند عسل شیرین خواهد بود، اما وقتی خوردی معدهات تلخ خواهد شد.»^{۱۰} پس طومار را گرفتم و خوردم. درست همانگونه که گفته بود، در دهانم شیرین بود، اما وقتی خوردم، معدهام تلخ شد.^{۱۱} آنگاه به من گفت: «تو باید باز هم درباره قومها، نژادها، زبانها و پادشاهان بسیار، پیشگویی نمایی.»

دو شاهد خدا

۱۱ به من یک چوب اندازه گیری دادند و گفتند: «برو و قسمت داخلی عبادتگاه و همچنین قربانگاهی را که در آنست اندازه بگیر، و بعد کسانی را که در آن عبادتگاه پرستش می کنند، بشمار. اما محوطه بیرونی را اندازه نگیر زیرا به سایر قومها واگذار شده است؛ ایشان به مدت چهل و دو ماه شهر مقدس را پایمال خواهند کرد.^۲ اما من دو شاهد خود را خواهم فرستاد و به آنان قدرت خواهم داد تا پلاس پوشیده، برای مدت هزار و دویست و شصت روز پیغام مرا به گوش مردم برسانند.»

۲ این دو شاهد همان دو درخت زیتون و دو چراغدان هستند که در حضور خدای تمام زمین می ایستند.^۵ هر که بخوهد به ایشان اذیت و آزاری برساند، با آتشی که از دهانشان بیرون می آید، نابود خواهد شد.^۶ ایشان، در این سه سال و نیم که پیغام خدا را به مردم اعلام می کنند، قدرت خواهند داشت هرگاه که بخواهند، مانع بارش باران گردند، چشمه های آب را به خون تبدیل کنند و جهان را به بلایای گوناگون دچار سازند.

ظهور جانور عجیب

۷ وقتی آن دو نفر دوره سه سال و نیمه شهادت خود را به پایان برسانند، آن جانور عجیب که از چاه بی آنها بیرون می آید، به ایشان اعلان جنگ خواهد داد و ایشان را شکست داده، خواهد کشت.^۸ اجساد آنان نیز سه روز و نیم در خیابانهای شهر بزرگه به

رنگ زرد بود. سر اسبان ایشان، بیشتر به سر شیران شباهت داشت و از دهانشان دود و آتش و گوگرد بیرون می آمد که یک سوم مردم را از بین برد.^۹ قدرت مرگبار آنها، نه تنها در دهانشان بلکه در دشان نیز بود، زیرا دشمنان شیبه سر مارهایی بود که نیش می زنند و زخمهایی کشنده ایجاد می کنند.

۲۰ کسانی که از این بلایا جان سالم بدر بردند، باز حاضر نشدند خدا را پرستند. ایشان حاضر نبودند از پرستش شیطان و بتهای طلا و نقره و مس و سنگ و چوب دست بکشند، بتهایی که نه می بینند، نه می شنوند و نه حرکت می کنند.^{۲۱} اینان نمی خواستند از آدم کشی، جادوگری، زنا و دزدی دست بکشند و بسوی خدا باز گردند.

طومار کوچک در دست فرشته

۱۰ سپس فرشته نیرومند دیگری را دیدم که از آسمان پایین می آمد. گرداگرد او را ابر فرا گرفته بود و بر فراز سرش رنگین کمانی قرار داشت. صورتش نیز همچون خورشید می درخشید و پایهایش مانند ستونهای آتش بود.^۲ در دست او طومار کوچک بازی قرار داشت. او پای راستش را بر دریا و پای چپش را بر زمین گذاشت،^۳ و صدایی بلند چون غرش شیر برآورد. در جواب او هفت رعد سخن گفتند.

۲ آماده می شدم تا گفته رعدها را بنویسم که ناگاه صدایی از آسمان به من گفت: «دست نگه دار! سخن رعدها نباید آشکار شود. آنها را ننویس!»

۵ آنگاه فرشته ای که بر دریا و خشکی ایستاده بود، دست راست خود را بسوی آسمان بلند کرد،^۶ و به کسی که تا به ابد زنده است و آسمان و زمین و دریا را با تمام موجودات آنها آفرید، قسم خورد که دیگر تأخیری پیش نخواهد آمد،^۷ بلکه وقتی فرشته هفتم شیپور را بنوازد، نقشه خدا عملی خواهد شد، همانگونه که خدا به انبیای خود وعده داده بود.

۸ بار دیگر صدایی از آسمان به من گفت: «برو و طومار باز را از آن فرشته که بر دریا و خشکی ایستاده است، بگیر!»

داوری نمایی و به خدمتگزارانت یعنی پیامبران، ایمان داران و کسانی که به نام تو احترام می‌گذارند، از کوچک و بزرگ پاداش دهی. اینک وقت آن است که همه کسانی را که دنیا را به نابودی کشانده‌اند، نابود سازی.»

۱۱ آنگاه خانه خدا در آسمان گشوده شد و صندوقی که عهد نامۀ خدا در آن بود، ظاهر گشت. سپس رعد و برق شد و آسمان غرید و تگرگ و زلزله پدید آمد.

شیپور هفتم: (۲) رؤیای زن

۱۲ پس از آن، منظره عجیبی در آسمان دیده شد که از پیش آمد مهمی خبر می‌داد: زنی را دیدم که آفتاب را مانند لباس به تن کرده بود و در زیر پاهایش ماه قرار داشت و بر سرش تاجی با دوازده ستاره بود. ^۲ زن، آبدستن بود و از درد زایمان می‌نالید و برای زاییدن دقیقه شماری می‌کرد.

شیپور هفتم: (۳) اژدها، دشمن زن آبستن ^۳ ناگهان، اژدهای سرخی ظاهر شد که هفت سر، هفت تاج و ده شاخ داشت. ^۴ او با دمش یک سوم ستارگان را بدنبال خود کشید و بر زمین ریخت. اژدها در مقابل زن که در حال زاییدن بود، ایستاد تا نوزاد او را ببلعد. ^۵ زن پسری زایید. این پسر با قدرتی مستحکم بر تمام قوما حکومت خواهد کرد. پس وقتی پسر به دنیا آمد، او را به سوی خدا و تخت او بالا بردند. ^۶ اما مادرش به بیابان فرار کرد. خدا آنجا را برای او آماده کرده بود تا به مدت هزار و دویست و شصت روز از او مراقبت کنند.

جنگ در آسمان

^۷ سپس در آسمان جنگی روی داد. میکائیل و فرشتگان زیر فرمان او با اژدها و فرشتگان خبیث او جنگیدند. ^۸ اژدها شکست خورد و همراه فرشتگانش از آسمان رانده شد. ^۹ بلی، این اژدهای بزرگ، یعنی آن مار قدیمی که اسمش ابلیس یا شیطان است و همان کسی است که تمام مردم دنیا را فریب می‌دهد،

نمایش گذاشته خواهد شد. این شهر از نظر ظلم و فساد شبیه سدوم و مصر است و جایی است که خداوند ایشان نیز بر روی صلیب کشته شد. در این مدت، به کسی اجازه داده نمی‌شود جنازه ایشان را دفن کند، و مردم از قومه‌های مختلف آنها را تماشا خواهند کرد. ^{۱۰} در سراسر دنیا، همه برای مرگ این دو سخنگوی خدا که اینقدر مردم را به تنگ آورده بودند، به جشن و پایکوبی خواهند پرداخت و برای یکدیگر هدیه خواهند فرستاد.

^{۱۱} اما پس از سه روز و نیم، روح حیات‌بخش از جانب خدا وارد جسم آن دو خواهد شد و ایشان بر پایهای خود خواهند ایستاد. با دیدن این صحنه، همه دچار وحشی هولناک خواهند شد، ^{۱۲} و صدایی از آسمان خواهند شنید که به آن دو می‌گوید: به اینجا بالا بیایید! آنگاه ایشان در برابر چشمان حیرت‌زده دشمنان، با ابرها به آسمان بالا خواهند رفت.

^{۱۳} در همان لحظه، زلزله شدیدی رخ خواهد داد که یک دهم شهر را با خاک یکسان خواهد کرد و هفت هزار نفر کشته خواهند شد. آنگاه کسانی که زنده مانده‌اند، از ترس، خدای آسمان را پرستش خواهند کرد.

شیپور هفتم: (۱) پرستش در آسمان ^{۱۴} دو بلا گذشت. بلای سوم بزودی از راه خواهد رسید.

^{۱۵} درست در همین هنگام که فرشته هفتم شیپور خود را به صدا درآورد، از آسمان صداهای بلندی به گوش رسید که می‌گفتند: «سلطنت جهان از آن خداوند ما و مسیح او شد و او تا ابد سلطان است.»

^{۱۶} آنگاه بیست و چهار رهبر روحانی که در حضور خدا بر تخت‌های خود نشسته بودند، روی بر زمین نهاده، او را سجده کردند، ^{۱۷} و گفتند: «ای خداوند، خدای توانا و بی‌همتا که هستی و بودی، تو را سپاس می‌گوییم که قدرت عظیم خود را به دست گرفته و سلطنت را شروع کرده‌ای. ^{۱۸} قوما بر تو خشمناک بودند، اما اکنون تویی که باید بر آنان خشمناک شوی. اینک وقت آن است که مردگان را

با تمام دارو دست‌اش بر زمین افکنده شد.

اعلام پیروزی آسمان

۱۰ آنگاه در آسمان صدایی بلند شنیدم که اعلام می‌کرد: «زمان نجات و قدرت و سلطنت خدا و حکومت بر حق مسیح^{۱۰} او رسیده است! چون مدعی برادران ما که روز و شب در پیشگاه خدای ما به برادران ما تهمت می‌زد، سقوط کرد. ۱۱ برادران ما با خون بره^{۱۱} و با بیان حقیقت، او را سرکوب کردند. ایشان جانشان را در ریخ نداشتند بلکه آن را در راه خدمت خدا نثار کردند. ۱۲ پس ای آسمانها شادی کنید! ای ساکنان آسمان شاد باشید! اما وی به روزگار شما ای اهالی زمین، زیرا شیطان با خشم زیاد به سراغ شما آمده است، زیرا می‌داند که فرصت زیادی ندارد.»

دشمنی اژدها با زن

۱۳ چون اژدها دید که به زمین افتاده است، دست آزار به سوی زنی که پسر را زاییده بود دراز کرد. ۱۴ اما به زن دو بال عقاب بزرگ دادند تا به بیابان پرواز کند، و در آنجا سه سال و نیم از گزند مار که همان اژدهاست، در امان باشد. ۱۵ ناگاه از دهان مار، سیل آب به سوی زن جاری شد تا او را در کام خود فرو برد. ۱۶ اما زمین به یاری زن شتافت و دهان باز کرد و سیل را فرو برد! ۱۷ آنگاه اژدها به زن خشم گرفت و رفت تا با بقیه فرزندان او بجنگد. فرزندان آن زن همان کسانی هستند که فرمان خدا را اطاعت می‌کنند و به حقیقتی که به وسیله عیسی آشکار شده، پای بند می‌باشند. پس اژدها به کنار دریا رسید و در آنجا به انتظار نشست.

جانوری از دریا

۱۳ در این هنگام جانور عجیبی را در رؤیا دیدم که از دریا بالا می‌آمد. این جانور هفت سر داشت و ده شاخ. روی هر شاخ او یک تاج بود و روی هر سر او نام کفرآمیزی نوشته شده بود. این جانور شبیه پلنگ بود اما پاهایش مانند پاهای

خرس و دهانش مانند دهان شیر بود. اژدها تاج و تخت و قدرت و اختیارات خود را به او بخشید. ۲ یکی از سرهایش را دیدم که زخم کشنده‌ای برداشته بود، ولی خود به خود خوب شد! آنگاه تمام مردم دنیا از این معجزه غرق در حیرت شدند و جانور را با ترس و احترام پیروی کردند. ۳ آنان اژدها را که چنین قدرتی به آن جانور داده بود، ستایش کردند. جانور را نیز پرستش کرده، گفتند: «کیست به بزرگی او؟ که می‌تواند با او بجنگد؟!»

۴ سپس اژدها آن جانور را تحریک کرد تا به گزافه‌گویی بپردازد، و به او اختیار داد تا امور دنیا را به مدت چهل و دو ماه به دست گیرد. ۵ در تمام این مدت، به اسم خدا و خانه خدا و تمام کسانی که در آسمانند کفر می‌گفت. اژدها به او قدرت داد تا با خلق خدا جنگیده، ایشان را شکست دهد و بر تمام قومها و قبیله‌ها از هر زبان و نژاد دنیا حکومت کند؛ ۶ همه مردم دنیا نیز او را پرستش خواهند کرد. اما کسانی که نامشان از آغاز آفرینش، در دفتر زندگان که متعلق به بره است، نوشته شده، او را پرستش نخواهند نمود.

۷ هر که می‌تواند گوش دهد، به دقت گوش کند: ۸ از خلق خدا هر که قرار است زندانی شود، زندانی خواهد شد، و هر که قرار است با شمشیر کشته شود، کشته خواهد شد. ولی دلسرد نشوید، چون این فرصتی است تا صبر و ایمانتان را در عمل نشان دهید.

جانوری از زمین

۹ سپس جانور عجیب دیگری دیدم که از داخل زمین بیرون آمد. این جانور دو شاخ داشت، مانند شاخهای بره، و صدای وحشتناکش مثل صدای اژدها بود. ۱۰ او تمام قدرت آن جانور اول را که از زخم کشنده خود خوب شده بود، به کار می‌گرفت و از تمام دنیا می‌خواست که جانور اول را پرستند. ۱۱ او پیش چشمان همه دست به معجزات باور نکردنی می‌زد و از آسمان آتش به زمین می‌آورد! ۱۲ او در حضور جانور اول قدرت می‌یافت تا این کارهای

آسمان پرواز می‌کرد و پیغام شاد انجیل جاودانی را برای اهالی زمین می‌برد تا به گوش هر قوم و قبیله، از هر زبان و نژاد برسند.^۷ فرشته با صدای بلند می‌گفت: «خدا را احترام و تمجید کنید، زیرا وقت آن رسیده است که مردم را داوری کند. او را پرستید که آسمان و زمین و دریا و چشمه‌ها را آفریده است.»

فرشتهٔ ویرانی

^۸ سپس فرشتهٔ دیگری را دیدم که به دنبال او آمد و گفت: «بابل، آن شهر بزرگ ویران شد، زیرا تمام قومهای دنیا را فاسد می‌کرد و آنها را و می‌داشت از شراب فساد و هرزگی او مست شوند.»

فرشتهٔ داوری

^۹ سپس فرشتهٔ سوم آمد و فریاد زد: «کسانی که آن جانور و مجسمه‌اش را پرستند و علامت مخصوص او را بر پیشانی یا دست خود بگذارند،^{۱۰} جام غضب و مکافات خدا را که در آن هیچ تخفیف و استثنائی نیست، خواهند نوشید و در حضور فرشتگان مقدس و «بره»، در شعله‌های آتش عذاب خواهند کشید. ^{۱۱} دود آتشی که ایشان را عذاب می‌دهد تا ابد بالا می‌رود، بطوری که شب و روز آسایش نخواهند داشت، زیرا آن جانور و مجسمه‌اش را پرستیدند و علامت اسم او را بر بدن خود گذاشتند.^{۱۲} پس بگذارید خلق خدا ناامید نشوند و هرگونه آزار و اذیت را تحمل کرده، دستورهای خدا را اطاعت نمایند و ایمان خود را به عیسی نگاه دارند.»

پاداش شهدا

^{۱۳} آنگاه، صدایی از آسمان شنیدم که به من می‌گفت: «این را بنویس: خوشبحال کسانی که در راه مسیح شهید شده‌اند، زیرا روح خدا می‌گوید: حالا دیگر از تمام دردها آسوده می‌شوند، و به خاطر کارهای خوبی که کرده‌اند پاداش می‌گیرند.»

عجیب را انجام داده، مردم دنیا را فریب دهد و ایشان را وادار سازد مجسمهٔ بزرگی از جانور اول بسازند، همان جانوری که از زخم شمشیر جان سالم بدر برده بود.^{۱۵} حتی او توانست به آن مجسمه جان ببخشد تا بتواند سخن گوید، و همهٔ کسانی که او را نمی‌پرستند، به مرگ محکوم کنند.^{۱۶} از این گذشته، بزرگ و کوچک، فقیر و غنی، برده و آزاد را وادار کرد تا علامت مخصوص را بر روی دست راست یا پیشانی خود بگذارند؛^{۱۷} و هیچ‌کس نمی‌توانست شغلی به دست آورد تا چیزی بخرد مگر این که علامت مخصوص این جانور، یعنی اسم یا عدد او را بر خود داشته باشد.^{۱۸} این خود معمای است و هر که باهوش باشد می‌تواند عدد جانور را محاسبه کند. این عدد، اسم یک انسان است و مقدار عددی حروف اسم او به ۶۶۶ می‌رسد.

بره و آزادشدگان

۱۴ آنگاه بره را دیدم که در اورشلیم بر کوه صهیون ایستاده است. همراه او صد و چهل و چهار هزار نفر بودند که بر پیشانی‌شان نام او و نام پدر او نوشته شده بود.^۲ آنگاه، صدایی از آسمان شنیدم که مانند ریزش آبار و غرش رعد بود، اما در عین حال به نغمهٔ چنگ‌نوازان نیز شباهت داشت.^۳ این گروه، در برابر تخت خدا و در مقابل آن چهار موجود زنده و بیست و چهار رهبر روحانی سرودی تازه می‌خواندند. این سرود را کسی نمی‌توانست بخواند، مگر آن صد و چهل و چهار هزار نفر که از تمام دنیا با خرید و آزاد شده بودند.^۴ زیرا خود را با گناهان این دنیا آلوده نکرده‌اند، بلکه مثل باکره پاک هستند و هر جابره می‌رود، او را دنبال می‌کنند. این اشخاص از بین مردم خریداری شده‌اند تا به عنوان هدیهٔ مقدس به خدا و بره تقدیم شوند.^۵ ایشان پاک و بی‌عیب هستند و حتی یک دروغ از دهانشان خارج نشده است.

فرشتهٔ حامل پیام انجیل

«در این هنگام، فرشتهٔ دیگری را دیدم که در وسط

زمین آمادهٔ داوری است

^{۱۴} سپس همینطور که نگاه می‌کردم، ابری سفید

حق و عدل است راههای تو،

ای پادشاه قومها!

ای خداوند،

کیست که از تو ترسد؟

کیست که نام تو را حرمت ندارد؟

زیرا تنها تو پاکی.

همه قومها خواهند آمد

و در پیشگاه تو پرستش خواهند کرد،

زیرا کارهای خوب تو را می بینند.

^۵ سپس، نگاه کردم و مقدس ترین جایگاه حضور خدا را در آسمان دیدم که به روی همه کاملاً باز بود.

^۶ آن هفت فرشته که هفت بلا را نگاه داشته بودند

تا بر زمین بریزند، از حضور خدا بیرون آمدند. ایشان

لباس سفید بی لکه ای بر تن داشتند که از کتان پاک

بود، و دور سینه شان نیز کمربندی طلایی بسته بودند.

^۷ یکی از آن چهار موجود زنده، به هر یک از

فرشتگان، جامی زرین داد که پر از غضب خدای

زنده ابدی بود. ^۸ در همین وقت، جایگاه مقدس از

دود قدرت و جلال خدا پر شد، به طوری که دیگر

کسی نمی توانست داخل شود، تا این که آن هفت

فرشته، هفت بلا را ریختند و تمام کردند.

آنگاه از جایگاه مقدس صدایی بلند شنیدم

که به آن هفت فرشته می گفت: «بروید و

هفت جام غضب خدا را بر زمین خالی کنید.»

جام اول: زخم

^۱ پس فرشته اول بیرون رفت و وقتی جام خود را

بر زمین خالی کرد، در بدن کسانی که نشان آن جانور

خیبت را داشتند و مجسمه اش را پرستش می کردند،

زخمهایی دردناک و وحشتناک بوجود آمد.

جام دوم: مرگ در دریا

^۲ فرشته دوم جامش را در دریا ریخت و آب دریا

مثل خون مرده شد، و تمام جانوران دریایی مردند.

جام سوم: آب، خون می شود

^۳ سپس فرشته سوم جام خود را بر رودخانه ها و

دیدم که یک نفر شبیه انسان بر آن نشسته است. بر سر

او، تاجی زرین و در دستش داس تیزی به چشم

می خورد. ^{۱۵} فرشته دیگری از درگاه خداوند آمد و به

کسی که بر ابر نشسته بود، با صدای بلند گفت: «داس

را به کار بینداز و درو کن، چون وقت درو است و

محصول زمین رسیده است.» ^{۱۶} پس او که بر ابر

نشسته بود، داس خود را به کار انداخت و محصول

زمین درو شد.

^{۱۷} پس از آن، فرشته دیگری از درگاه خداوند، در

آسمان، سر رسید. او نیز داس تیزی در دست داشت.

^{۱۸} درست در همین وقت، فرشته ای دیگر از قربانگاه

بیرون آمد که قدرت و اختیار آتش در دست او بود.

او به فرشته ای که داس در دست داشت گفت: «حالا

داست را به کار انداز تا خوشه ها را از تاک زمین

بچینی، چون انگورهایش رسیده و برای داوری آماده

شده است.» ^{۱۹} پس آن فرشته، زمین را با داسش درو

کرد و انگورها را در ظرف بزرگ غضب خدا ریخت.

^{۲۰} انگورها را در داخل آن ظرف که در خارج شهر

بود، با پا آنقدر فشردند تا رودی از خون جاری شد

که طولش ۱۶۰۰ تیر پرتاب بود و ارتفاعش به دهنه

یک اسب می رسید.

هفت بلای آخر

در آسمان علامت عجیب دیگری دیدم که

از پیش آمد مهمی خبر می داد: هفت

فرشته، هفت بلای آخر را نگاه داشته بودند که بر

زمین بریزند، تا سرانجام خشم و غضب خدا فروکش

کند.

^۲ سپس، در برابر خود چیزی شبیه دریای آتش و

بلور دیدم که موج می زد. در کنار دریا کسانی ایستاده

بودند که بر آن جانور خیبت و مجسمه اش و بر آن

علامت و عددش پیروز شده بودند. همه آنان

چنگ هایی در دست داشتند که خدا به ایشان داده

بود، ^۳ و سرود «موسی»، خدمتگزار خدا و سرود

«بره» را می خواندند، و می گفتند:

«بزرگ و با شکوه است کارهای تو،

ای خدای بی همتا!

جنگ کنند.

^{۱۵} حال توجه کنید که عیسی مسیح چه می‌گوید: «مانند دزد، زمانی که منتظر نیستید می‌آیم! خوشحال کسی که برای بازگشت من آماده است و لباس خود را نگاه می‌دارد میبادا برهنه راه رود و رسوا شود.»
^{۱۶} آنگاه تمام لشکرهای جهان را در محلی گرد آوردند که به زبان عبری آن را «حارمجدونه» (یعنی «کوه مجدوه») می‌نامند.

جام هفتم: خرابی‌هایی از هوا

^{۱۷} فرشته هفتم نیز جامش را در هوا خالی کرد. آنگاه از تخت، از جایگاه مقدس آسمان، صدایی بلند شنیدم که می‌گفت: «همه چیز به پایان رسیده!»
^{۱۸} در آن هنگام، چنان رعد و برق و زمین لرزه شدید شد که در تاریخ بشر سابقه نداشت. ^{۱۹} شهر بزرگ بابل نیز سه قسمت گردید و سایر شهرهای دنیا هم به صورت توده‌های پاره سنگ درآمدند. به این ترتیب خدا از گناهان بابل چشم‌پوشی نکرد، بلکه جام غضب خود را تا آخرین قطره، به او نوشاند؛
^{۲۰} جزیره‌ها ناپدید و کوهها زیرورو شدند؛ ^{۲۱} تگرگ وحشتناکی بر سر مردم بارید، تگرگی که هر دانه آن پنجاه کیلو بود! و مردم برای این بلای وحشتناک به خدا کفر و ناسزا گفتند.

رؤیای فاحشه معروف دنیا

۱۷ آنگاه یکی از آن هفت فرشته که بلاها را بر روی زمین ریخته بود، نزد من آمد و گفت: «همراه من بیا تا به تو نشان دهم که بر سر آن فاحشه معروف که بر آبهای دنیا نشسته است، چه خواهد آمد،^۱ زیرا پادشاهان دنیا با او زنا کرده‌اند و مردم دنیا از شراب زنی او سرمست شده‌اند.»
^۲ روح خدا مرا در خود فرو گرفت و فرشته مرا به بیابان برد. در آنجا زنی را دیدم که بر روی یک حیوان سرخ رنگ نشسته بود. حیوان هفت سر و دو شاخ داشت، و بر روی بدنش، شعارهای کفرآمیزی نسبت به خدا نوشته شده بود. ^۳ لباس زن، سرخ و ارغوانی، و جواهرات او از طلا و سنگهای قیمتی و

چشمه‌ها ریخت و آب آنها به خون تبدیل شد. ^۵ آنگاه شنیدم که این فرشته که فرشته آبها بود، می‌گفت: «ای خدای پاک که هستی و بودی، این مردم سزاوار چنین مجازاتی هستند،^۶ زیرا خلق تو و انبیا را کشتند و زمین را با خونشان رنگین ساختند. حال، زمان آن است که خون ایشان را بریزی، چون حقشان است.»

^۷ آنگاه صدایی از قربانگاه شنیدم که می‌گفت: «بلی ای خداوند، ای خدای توانا، تو از روی حق و عدل داوری و مجازات می‌کنی.»

جام چهارم: حرارت سوزان

^۸ سپس فرشته چهارم جامش را روی خورشید خالی کرد تا خورشید با آتش خود همه را بسوزاند. ^۹ پس همه از آن حرارت شدید سوختند. اما به جای این که از افکار و رفتار بد خود دست بکشند و خدا را جلال دهند، بسبب این بلاها به او کفر می‌گفتند.

جام پنجم: بلای تاریکی

^{۱۰} فرشته پنجم جامش را بر تخت آن جاندار خبیث ریخت، به طوری که تاج و تخت او در تاریکی فرو رفت، و دار و دسته او از شدت درد، لبهای خود را می‌گریزند. ^{۱۱} ایشان نیز از درد زخمهای خود، به خدای آسمان کفر گفتند و از رفتار بد خود دست نکشیدند.

جام ششم: رودخانه بزرگ خشک

می‌شود

^{۱۲} فرشته ششم جامش را بر رودخانه بزرگ فرات خالی کرد و آب رودخانه خشک شد، به طوری که پادشاهان مشرق زمین توانستند نیروهای خود را بدون برخورد با مانع بسوی غرب ببرند. ^{۱۳} در این هنگام، دیدم که سه روح ناپاک به شکل قورباغه، از دهان اژدها و آن جاندار خبیث و پیامبر دروغین بیرون آمدند. ^{۱۴} این روح‌های ناپاک که می‌توانند معجزه نیز بکنند، به سراغ تمام فرمانروایان جهان رفتند تا در آن روز عظیم داوری خدا، آنها را به ضد خداوند وارد

مرورید بود و در دستش یک جام طلایی داشت که پر بود از فساد و زنا.^۵ بر پیشانی او این اسم مرموز نوشته شده بود: «بابل بزرگ، مادر فاحشه‌ها و فساد دنیا».

شرح رؤیا

^۶ در این لحظه، متوجه شدم که آن زن مست است؛ او سرمست از خون خلق خدا و شهدای عیسی بود. من با ترس و وحشت به او خیره شدم.^۷ فرشته پرسید: «چرا متعجب شدی؟ من به تو خواهم گفت که این زن کیست و آن حیوان که این زن سوارش شده، چه کسی است.»^۸ زمانی در بدن آن حیوان، رمقی بود، ولی حالا دیگر نیست. باوجود این، از چاه بی‌انتها به زودی بالا می‌آید و در فنای ابدی فرو خواهد رفت. مردم دنیا، غیر از کسانی که اسمشان در دفتر زندگان نوشته شده بود، وقتی حیوان پس از مرگ، دوباره ظاهر شود، مات و مبهوت خواهند ماند.

^۹ «حالا خوب فکر کن! هفت سر او، نشانه شهرهای مخصوصی است که روی هفت تپه ساخته شده‌اند، و این زن در آنجا خانه دارد.»^{۱۰} همچنین، نشانه هفت پادشاه هستند که پنج تن از آنان از بین رفته‌اند، ششمی فعلاً سلطنت می‌کند و هفتمی نیز به زودی می‌آید، اما زیاد دوام نخواهد آورد.^{۱۱} آن حیوان سرخ‌رنگ که مرد، پادشاه هشتم است که قبلاً بعنوان یکی از آن هفت پادشاه سلطنت می‌کرد. بعد از دوره دوم سلطنتش، او نیز فنا می‌شود.^{۱۲} ده شاخ او، نشانه ده پادشاه است که هنوز به قدرت نرسیده‌اند ولی برای مدت کوتاهی به پادشاهی رسیده، با او سلطنت خواهند کرد.^{۱۳} همگی ایشان، با هم پیمانی را امضا خواهند کرد که به موجب آن، قدرت و اختیارات خود را به آن حیوان واگذار می‌نمایند،^{۱۴} و با هم به جنگ «بره» خواهند رفت، اما از او شکست خواهند خورد، زیرا «بره» سرور سروران و شاه شاهان است و خلق او فراخوانندگان و برگزیدگان و وفاداران او می‌باشند.

^{۱۵} سپس به من گفت: «آبهایی که آن زن روی آنها

نشسته است، نشانه گروه‌های مختلف مردم از هر نژاد و قوم است.

^{۱۶} «حیوان سرخ‌رنگ و ده شاخش که معرف آن ده پادشاهی هستند که با او سلطنت می‌کنند، همه از آن زن بیزارند؛ پس بر او هجوم آورده، غارتش خواهند کرد و او را لخت و عریان در آتش رها خواهند نمود،^{۱۷} زیرا خدا فکری در سرشان گذاشته تا نقشه او را عملی کنند و اختیاراتشان را به حیوان سرخ بدهند تا به این وسیله کلام خدا عملی شود.»^{۱۸} این زن که در رؤیا دیدی، نشانه شهر بزرگی است که بر پادشاهان دنیا سلطنت می‌کند.

نابودی نهایی بابل

۱۸ بعد از این رؤیاهای فرشته دیگری را دیدم که با اختیار تام از آسمان پایین آمد. این فرشته چنان می‌درخشید که تمام زمین را روشن ساخت.^۱ او با صدای بلند فریاد می‌زد: «بابل بزرگ ویران شد! به کلی ویران شد! بابل کمینگاه دیوها و شیاطین و ارواح ناپاک شده است.»^۲ زیرا تمام قومها از شراب شوم زنای آن، سرمست شده‌اند. پادشاهان دنیا در آنجا خوش‌گذرانی کرده‌اند، و تاجران دنیا از زندگی پرتجمل آن ثروتمند شده‌اند.

^۳ در این وقت، از آسمان صدای دیگری شنیدم که می‌گفت: «ای خلق من، از این شهر دل بکنید و خود را با گناهانش آلوده نسازید، و گرنه شما نیز به همان مکافات خواهید رسید.»^۴ زیرا گناهانش تا فلک بر روی هم انباشته شده است. از اینرو خداوند آماده است تا او را به مجازات جنایتهایش برساند.^۵ پس برای کارهای زشتش دو چندان به او سزا دهید. آن همه جامهای شکنجه که برای دیگران پر کرد، دو برابر بخودش بنوشانید.^۶ تاحال زندگی‌اش غرق در تجمل و خوشگذرانی بوده است؛ از این پس آن را با شکنجه و عذاب لبریز کنید. می‌گوید: «من بیوه بی‌نوا نیستم؛ من ملکه این تاج و تخت می‌باشم؛ هرگز رنگ غم و اندوه را نخواهم دید.»^۷ پس در عرض یک روز، مرگ و عزا و قحطی دامنگیر او خواهد شد و او در آتش خواهد سوخت. چون خداوند توانا این شهر

خواهند گفت: «افسوس، افسوس از این شهر بزرگ! از ثروت‌های بی‌حد و اندازه‌اش، همه ما ثروتمند شدیم؛ و حال در یک لحظه همه چیز دود شده!

^{۲۰} اما تو ای آسمان، از سرنوشت بابل شاد باش! و شما ای فرزندان و فرستادگان و خدمتگزاران خدا شادی کنید! زیرا خدا سرانجام انتقام شما را از او گرفت.

شرح و سرنوشت بابل

^{۲۱} آنگاه، یک فرشته پر قدرت، تخته سنگی را که به شکل آسیاب بود برداشت و آن را به دریا انداخت و فریاد زد: «شهر بزرگ بابل تا ابد ناپدید خواهد شد، همان طور که این سنگ ناپدید شد.» ^{۲۲} دیگر هرگز نوای موسیقی در این شهر شنیده نخواهد شد، و دیگر صدای آسیاب در آن بگوش نخواهد رسید. ^{۲۳} دیگر هیچ چراغی در آن روشن نخواهد شد و صدای شادی عروس و داماد در آن شنیده نخواهد شد. تاجرانش زمانی بزرگترین سرمایه‌داران دنیا بودند و این شهر تمام قوما را با نیرنگ‌های خود فریب می‌داد. ^{۲۴} خون تمام فرستادگان و خلق خدا که شهید شدند، به گردن این شهر است.

جشن و شادی در آسمان

۱۹ پس از آن، صدای گروه بيشماری را شنیدم که در آسمان سرود شکرگزاری خوانده، می‌گفتند: «هللویا، خدا را شکر! نجات از سوی خدای ما می‌آید. عزت و اکرام و قدرت فقط براننده‌اوست، زیرا داوری او حق و عدل است. او فاحشه بزرگ را که زمین را با فساد خود آلوده می‌ساخت، مجازات نمود و انتقام خون خدمتگزاران خود را از او گرفت.» ^۲ ایشان بارها و بارها سراییده، می‌گفتند: «هللویا، خدا را شکر! دود از خاکستر این شهر تا ابد بالا خواهد رفت!»

^۳ آنگاه، آن بیست و چهار رهبر روحانی و چهار موجود زنده سجده کرده، خدا را که بر تخت نشسته بود، پرستش نموده، گفتند: «آمین، هللویا. خدا را شکر!»

گریه و زاری برای بابل

^۱ آنگاه پادشاهان دنیا که با او زنا می‌کردند و از این کار لذت می‌بردند، وقتی ببینند دود از خاکسترش بلند می‌شود، برایش عزا گرفته، ^۲ از ترس، دور از او خواهند ایستاد و ناله کنان خواهند گفت: «افسوس که بابل، آن شهر بزرگ در یک چشم به هم زدن نابود شد!»

^{۱۱} تاجران دنیا نیز برایش عزا گرفته، زارزار خواهند گریست، زیرا دیگر کسی نخواهد بود که اجناسشان را بخرد. ^{۱۲} ^{۱۳} این شهر، بزرگترین خریدار اجناس ایشان بود، اجناسی نظیر طلا و نقره، سنگهای قیمتی و مروارید، کتانهای لطیف و ابریشمهای ارغوانی و قرمز، انواع چوبهای معطر و زینت‌آلات عاج، گرانترین کنده کاریهای چوبی، مس و آهن و مرمر، ادویه و عطر، بخور و پماد، کندر و شراب و روغن زیتون، آرد ممتاز و گندم، گاو و گوسفند، اسب و ارابه، برده و جانهای انسانها.

^{۱۴} تاجران اشک‌ریزان خواهند گفت: «تمام چیزهای دوست داشتنی‌ات را از دست دادی. آن خوراکیهای لذیذ و تجملات زیبا و خیره‌کننده که برایت آن قدر عزیز بود، هرگز دوباره نصیب نخواهد شد. دیگر خبری از آنها نیست!»

^{۱۵} پس تاجرانی که با فروش این اجناس ثروتمند شده‌اند، دور ایستاده، از خطری که ایشان را تهدید می‌کند خواهند ترسید و گریه کنان خواهند گفت: ^{۱۶} «افسوس که آن شهر بزرگ با تمام زیبایی و ثروتش، در یک چشم بهم زدن دود شد! شهری که مثل زن زیبایی بود که لباسهای نفیس از کتان ارغوانی و قرمز می‌پوشید و با طلا و سنگهای قیمتی و مروارید خود را زینت می‌داد.»

^{۱۷} صاحبان کشتی‌ها و ناخدایان و دریانوردان خواهند ایستاد و از دور ^{۱۸} برای شهری که دود از خاکسترش بالا می‌رود، اشک ریخته، خواهند گفت: «در تمام دنیا، کجا دیگر چنین شهری پیدا خواهد شد؟» ^{۱۹} و از غم و غصه، خاک بر سر خود ریخته،

را سرکوب کند. او با عصای آهنین بر آنان حکمرانی خواهد نمود و با پایهای خود، شراب خشم خدای توانا را در چرخش خواهد فشرد. ^{۱۶} بر لباس و ران او نیز این لقب نوشته شده بود: «شاه شاهان و سرور سروران».

سفره‌ای از مردگان در جنگ

^{۱۷} سپس فرشته‌ای را دیدم که در آفتاب ایستاده بود و با صدای بلند به پرنندگان می‌گفت: «بیاید و بر سر سفره‌ای که خدا برای شما تدارک دیده است، جمع شوید. ^{۱۸} بیاید و بخورید از گوشت پادشاهان و فرماندهان و زورمندان؛ از گوشت اسبان و سواران آنها، و از گوشت تمام انسانها، بزرگ و کوچک، برده و آزاد».

^{۱۹} آنگاه دیدم که آن جاندار خبیث، حکومتهای جهان و لشکریان آنها را گرد آورد تا با آن اسب سوار و لشکر او بجنگند. ^{۲۰} اما جاندار خبیث با پیامبر دروغینش گرفتار آمدند و هر دو زنده‌زنده به دریاچه آتش که با گوگرد می‌سوزد انداخته شدند؛ بلی، همان پیامبری که در حضور جاندار معجزات خیره‌کننده انجام می‌داد تا تمام کسانی را که علامت جاندار را داشتند و مجسمه‌اش را می‌پرستیدند، فریب دهد. ^{۲۱} آنگاه تمام دار و دسته او با شمشیر تیزی که در دهان اسب سوار بود کشته شدند، و پرنندگان شکم خود را با گوشت آنان سیر کردند.

اسارت هزار ساله شیطان

۲۰ سپس فرشته‌ای را دیدم که از آسمان پایین آمد. او کلید چاه بی‌انتها را همراه می‌آورد و زنجیری محکم نیز در دست داشت. ^{۲۲} او ازدها را گرفت و به زنجیر کشید و برای مدت هزار سال به چاه بی‌انتها افکند. سپس در چاه را بست و قفل کرد، تا در آن هزار سال نتواند هیچ قومی را فریب دهد. پس از گذشت این مدت، ازدها برای چند لحظه آزادگذاشته خواهد شد. ازدها، همان مار قدیم است که اهریمن، و شیطان نیز نامیده می‌شود.

^۵ در این هنگام، از میان تخت، صدای دیگری آمد که می‌گفت: «شما ای خدمتگزاران خدا، کوچک و بزرگ، خدای ما را سپاس گوید و او را اکرام نمایید».

^۶ سپس آوای خوش آهنگ دیگری را شنیدم، آوایی همچون سرود گروهی عظیم که طنین آن چون امواج خروشان دریاها و غرش پیایی رعدها بود، و می‌گفت: «هللویا، خدا را شکر! زیرا خداوند توانای ما سلطنت می‌کند. ^۷ بیاید با یکدیگر وجد و شادی کنیم و او را احترام نماییم، زیرا زمان جشن عروسی بره فرا رسیده است. عروس او نیز خود را مهیا کرده، ^۸ و به او اجازه داده شده تا پاکترین و سفیدترین و لطیف‌ترین لباس کتان را بپوشد. مقصود از کتان لطیف، همانا اعمال نیک خلق خداست».

^۹ آنگاه فرشته به من گفت: «بنویس، خوشبحال کسانی که به جشن عروسی بره دعوت شده‌اند. این را خداوند می‌فرماید».

^{۱۱} در این هنگام به پای او افتادم تا او را بپرستم. اما او گفت: «نه، چنین نکن! من نیز مانند تو، یکی از خدمتگزاران خدا هستم. من نیز مانند برادران تو، درباره ایمان به عیسی شهادت می‌دهم. تمام این پیشگوییها و هر آنچه که به تو نشان دادم، همه در وصف عیسی است».

کلمه خدا سوار بر اسب سفید

^{۱۱} سپس دیدم که آسمان گشوده شد. در آنجا اسبی سفید بود که سوارش «امین و حق» نام داشت، زیرا به حق و عدل مبارزه و مجازات می‌کند. ^{۱۲} چشمان او مانند شعله‌های آتش بود و بر سرش تاجهای فراوانی قرار داشت. بر پیشانی‌اش نیز نامی نوشته شده بود که فقط خودش معنی آن را می‌دانست. ^{۱۳} او جامه خون‌آلودی در برداشت و لقبش «کلمه خدا» بود. ^{۱۴} لشکرهای آسمانی که لباسهای کتان سفید و پاک بر تن داشتند، سوار بر اسبهای سفید، به دنبال او می‌آمدند. ^{۱۵} از دهان او شمشیر تیزی بیرون می‌آمد تا با آن قومهای بی‌ایمان

قیامت اول

از بزرگ و کوچک در برابر خدا ایستاده‌اند. دفترها یکی پس از دیگری گشوده شد تا به دفتر زندگان رسید. مردگان همگی بر طبق نوشته‌های این دفترها محاکمه شدند.^{۱۳} بنابراین، دریا و زمین و قبرها، مرده‌هایی را که در خود داشتند، تحویل دادند تا مطابق اعمالشان محاکمه شوند.^{۱۴} آنگاه مرگ و دنیای مردگان به دریاچه آتش افکنده شد. اینست مرگ دوم، یعنی همان دریاچه آتش.^{۱۵} هر که نامش در دفتر زندگان نبود، به دریاچه آتش افکنده شد.

همه چیز تازه می‌شود

۲۱ سپس زمین و آسمان تازه‌ای را دیدم، چون آن زمین و آسمان اول ناپدید شده بود. از دریا هم دیگر خبری نبود.^۲ و من، یوحنا، شهر مقدس اورشلیم را دیدم که از آسمان از جانب خدا پایین می‌آمد. چه منظره باشکوهی بود! شهر اورشلیم به زیبایی یک عروس بود که خود را برای ملاقات داماد آماده کرده باشد!

^۳ از تخت، صدایی بلند شنیدم که می‌گفت: «خوب نگاه کن! خانه خدا از این پس در میان انسانها خواهد بود. از این پس خدا با ایشان زندگی خواهد کرد و ایشان خلق‌های خدا خواهند شد. بلی، خود خدا با ایشان خواهد بود.^۴ خدا تمام اشکها را از چشمان آنها پاک خواهد ساخت. دیگر نه مرگی خواهد بود و نه غمی، نه ناله‌ای و نه دردی، زیرا تمام اینها متعلق به دنیای پیشین بود که از بین رفت.»

^۵ آنگاه او که بر تخت نشسته بود، گفت: «ببین! الان همه چیز را نو می‌سازم!» و به من گفت: «این را بنویس چون آنچه می‌گویم، راست و درست است. دیگر تمام شده! من الف و با، و اول و آخر هستم. من به هر که تشنه باشد از چشمه آب زندگانی به رایگان خواهم داد تا بنوشد.^۷ هر که پیروز شود تمام این نعمت‌ها را به ارث خواهد برد و من خدای او خواهم بود و او فرزند من.^۸ ولی ترسوها که از پیروی من رو بر می‌گرداندند و کسانی که به من ایمان ندارند، فاسدان و قاتلین و زناکاران، جادوگران و دروغگویان، و کسانی که به جای خدا بت می‌پرستند، جای همه در

^۲ آنگاه تختهای دیدم و کسانی بر آنها نشستند و به ایشان اختیار و قدرت دادرسی دادند. سپس جهانهای کسانی را دیدم که بسبب اعلام پیغام عیسی و کلام خدا سر بریده شدند. همچنین جهانهای آنانی را دیدم که جاندار خبیث و مجسمه‌اش را نپرستیده بودند و علامتش را بر پیشانی و دستهای خود نداشتند. اینان همگی، زندگی را از سر نو آغاز کردند و با مسیح هزار سال سلطنت نمودند.

^۵ این «قیامت اول» است. قیامت بعدی در پایان آن هزار سال رخ خواهد داد؛ در آن زمان، بقیه مردگان زنده خواهند شد.

^۶ خوشبخت و مقدسند آنانی که در این قیامت اول سهمی دارند. اینان از مرگ دوم هیچ هراسی ندارند، بلکه کاهنان خدا و مسیح بوده، با او هزار سال سلطنت خواهند کرد.

نابودی نهایی شیطان

^۷ پس از پایان آن هزار سال، شیطان از زندان آزاد خواهد شد.^۸ او بیرون خواهد رفت تا قومهای گوناگون یعنی جوج و ماجوج را فریب داده، برای جنگ متحد سازد. آنان سپاه عظیمی را تشکیل خواهند داد که تعدادشان همچون ماسه‌های ساحل دریا بی‌شمار خواهد بود.^۹ ایشان در دشت وسیعی، خلق خدا و شهر محبوب اورشلیم را از هر سو محاصره خواهند کرد. اما آتش از آسمان، از سوی خدا خواهد بارید و همه را خواهد سوزاند.

^{۱۰} سپس شیطان که ایشان را فریب داده بود، به دریاچه آتش افکنده خواهد شد. دریاچه آتش همان جایی است که با گوگرد می‌سوزد و آن جاندار خبیث و پیامبر دروغین او شبانه روز، تا به ابد، در آنجا عذاب می‌کشند.

روز داوری آخر

^{۱۱} آنگاه تخت بزرگ سفیدی را دیدم. بر آن تخت کسی نشسته بود که زمین و آسمان از روی او گریختند و ناپدید شدند.^{۱۲} سپس مرده‌ها را دیدم که

دریاچه‌ای است که با آتش و گوگرد می‌سوزد. این همان مرگ دوم است.

رؤیای اورشلیم تازه

۱ آنگاه یکی از آن هفت فرشته که هفت جام بلای آخر را دارند، نزد من آمد و گفت: «همراه من بیا تا عروس را به تو نشان دهم. او همسر بره است.»
 ۲ سپس در یک رؤیا، مرا به قلعه کوه بلندی برد. از آنجا، شهر مقدس اورشلیم را دیدم که از جانب خدا از آسمان پایین می‌آمد. ۳ شهر غرق در جلال و شکوه خدا بود، و مثل یک تکه جواهر قیمتی که بلورهای شفافش برق می‌زند، می‌درخشید.
 ۴ دیوارهای شهر، پهن و بلند بود. شهر دوازده دروازه و دوازده فرشته دربان داشت. اسامی دوازده قبیلهٔ بنی‌اسرائیل روی دروازه‌ها نوشته شده بود. ۵ در هر طرف، یعنی در شمال، جنوب، شرق و غرب شهر، سه دروازه وجود داشت. ۶ دیوارهای شهر دوازده پایه داشت که بر آنها اسامی رسولان «بره» نوشته شده بود.

اندازه‌گیری شهر

۷ در دست فرشته یک چوب طلا بود که با آن در نظر داشت شهر و دروازه‌ها و دیوارهایش را اندازه بگیرد. ۸ وقتی شهر را اندازه گرفت، معلوم شد به شکل مربع است، یعنی طول و عرضش با هم مساوی است. درواقع شهر به شکل مکعب بود، زیرا بلندی‌اش نیز به اندازهٔ طول و عرضش بود، یعنی هر ضلعش دوازده هزار تیر پرتاب بود. ۹ سپس بلندی دیوار شهر را اندازه گرفت و معلوم شد در همه جا صد و چهل و چهار ذراع است. فرشته با استفاده از واحدهای مشخص، این اندازه‌ها را به من گفت.

شکوه شهر

۱۰ خود شهر از طلای خالص مانند شیشه شفاف ساخته شده بود و دیوار آن از یشم بود که بر روی دوازده لایه از سنگ‌های زیربنای جواهرنشان ساخته شده بود: لایهٔ اول از یشم، دومی از سنگ

لاجورد، سومی از عقیق سفید، چهارمی از زمرد، پنجمی از عقیق سرخ، ششمی از عقیق، هفتمی از زبرجد، هشتمی از یاقوت کبود، نهمی از یاقوت زرد، دهمی از عقیق سبز، یازدهمی از فیروزه و دوازدهمی از یاقوت بود.

۱۱ جنس دوازده دروازهٔ شهر از مروارید بود، هر دروازه از یک قطعه مروارید. خیابان اصلی شهر از طلای ناب بود که مثل شیشه می‌درخشید.

۱۲ در شهر هیچ عبادتگاهی دیده نمی‌شد، زیرا خدای توانا و «بره» را همه جا بدون هیچ واسطه‌ای پرستش می‌کردند. ۱۳ این شهر احتیاجی به نور خورشید و ماه نداشت، چون شکوه و جلال خدا و «بره» شهر را روشن می‌ساخت. ۱۴ نورش قومهای زمین را نیز نورانی می‌کرد، و پادشاهان دنیا می‌آمدند و جلال خود را نثار آن می‌کردند. ۱۵ دروازه‌های شهر هرگز بسته نمی‌شود، چون در آنجا همیشه روز است و شبی وجود ندارد! ۱۶ عزت و جلال و افتخار تمام قوما به آن وارد می‌شود. ۱۷ هیچ بدی یا شخص نادرست و فاسد اجازه ورود به آنجا را ندارد. این شهر فقط جای کسانی است که نامشان در کتاب زندگانی «بره» نوشته شده باشد.

۲۲

آنگاه رودخانهٔ آب زندگانی را به من نشان داد که مثل بلور، صاف و زلال بود. رودخانه از تخت خدا و «بره» جاری می‌شد، ۱ و از وسط جادهٔ اصلی می‌گذشت. دو طرف رودخانه، درختان زندگانی قرار داشت که سالی دوازده بار میوه می‌دادند یعنی هر ماه یک نوع میوهٔ تازه. برگهایش نیز شفابخش بود و برای درمان قوما بکار می‌رفت.

۲ در شهر چیزی پیدا نخواهد شد که بد باشد، چون تخت خدا و «بره» در آنجا است. خدمتگزاران خدا، او را پرستش خواهند کرد، ۳ و روی او را خواهند دید و نام او روی پیشانی‌شان نوشته خواهد بود. ۴ در آنجا دیگر شب وجود نخواهد داشت. احتیاجی هم به چراغ و خورشید نخواهد بود، چون خداوند بزرگ نور ایشان خواهد بود و ایشان تا ابد سلطنت خواهند کرد.

عیسی بزودی می آید

۶ آنگاه فرشته به من گفت: «این سخنان راست و قابل اعتماد است. و خدایی که وقایع آینده را از قبل به انبیاء خود اطلاع می دهد، فرشته خود را فرستاده است تا آنچه را که بزودی روی خواهد داد به شما اطلاع دهد.»

۷ عیسی مسیح می فرماید: «گوش کنید! من بزودی می آیم. خوشبحال کسانی که آنچه را که در این کتاب پیشگویی شده، باور می کنند.»

۸ من، یوحنا، تمام این چیزها را دیدم و شنیدم و زانو زدم تا فرشته ای را که آنها را به من نشان داده بود، پرستش کنم. ۹ ولی او بار دیگر به من گفت: «نه، این کار را نکن. من نیز مانند تو و برادرانت یعنی انبیاء خدا، و تمام کسانی که به حقایق این کتاب اعتماد دارند، از خدمتگزاران عیسی می باشم. پس فقط خدا را پرستش کن.»

۱۰ سپس به من دستور داده، گفت: پیشگویی های این کتاب را در دسترس همه بگذار، چون بزودی به وقوع خواهد پیوست. ۱۱ وقتی آن زمان فرا رسد، بدکاران باز هم به کارهای بد خود ادامه خواهند داد و فاسدان باز هم فاسدتر خواهند شد، ولی خوبان، خوب تر و پاک تر می گردند.»

۱۲ عیسی مسیح می فرماید: «چشم به راه باشید، من بزودی می آیم و برای هر کس مطابق اعمالش پاداشی با خود خواهم آورد. ۱۳ من الف و یا، آغاز و

پایان، اول و آخر هستم. ۱۴ خوشبحال کسانی که لباس هایشان را دائماً می شویند. آنها اجازه ورود به شهر و خوردن میوه درخت زندگانی را خواهند داشت. ۱۵ اما فاسدان، جادوگران، زناکاران، قاتلان، بت پرستان، دروغگویان و متقلبان، به شهر راه نخواهند یافت.

۱۶ «من، عیسی، فرشته خود را نزد شما فرستادم تا همه چیز را با کلیساها در میان بگذارم. من از اصل و نسب داود هستم. من ستاره درخشنده صبح می باشم.»

۱۷ روح و عروس می گویند: «بیاه هر کس این را می شنود، بگوید: «بیاه هر که تشنه است بیاید، و هر کس مایل است بیاید، و از آب زندگانی به رایگان بنوشد.»

۱۸ به کسی که پیشگویی های این کتاب را می شنود با صراحت می گویم که اگر به نوشته های این کتاب چیزی اضافه کند، خدا بلاهای این کتاب را بر سرش خواهد آورد. ۱۹ و اگر از این پیشگویی ها مطلبی کم کند، خداوند او را از درخت زندگانی و شهر مقدس که آن را شرح دادم، بی نصیب خواهد ساخت. ۲۰ کسی که این چیزها را گفته است، می فرماید: «بلی، من بزودی می آیم!»

«آمین! ای عیسی خداوند، بیاه»

۲۱ فیض خداوند ما عیسی مسیح بر همه شما باد! آمین!